



یادداشت

مملکت اگر گل و بلبل بود که انقلاب نمی شد! صادق کار



چهل سال بعد از انقلابی که به امید آزادی و عدالت اجتماعی با شرکت میلیون‌ها زن و مرد ایرانی انجام شد، اینک ناراضیتی مردم از حکومت و وضعیتشان کمتر از ماه‌های منتهی به انقلاب بهمن در سال ۵۷ از رژیم شاه نیست. این ناراضیتی که هم‌روزه مردم با اعتصاب و تجمع‌هایشان در کارخانه‌ها، مدارس، دانشگاه‌ها، روستاها و در جای‌جای دور و نزدیک کشور آن را نشان می‌دهند، چنان گسترده و در حال گسترش است که کنترلشان برای حکومت روزه‌روز دشوارتر و پرهزینه‌تر می‌شود.

وجود این شرایط باعث راه افتادن یک سری تبلیغات دروغ از جانب سلطنت‌طلبان در مورد وضعیت مردم در زمان شاه شده است. آن‌ها بیشتر جوانانی را هدف تبلیغات نادرستشان قرار می‌دهند که به اقتضای سن و سالشان دوران قبل از انقلاب را ندیده‌اند و درعین حال به شدت از وضعیت حاکم بر کشور و رهبران مستبد و فاسد حکومت و بی‌عدالتی بیزار شده‌اند. در این تبلیغات از ایران زمان شاه چنان آرمان‌شهری می‌سازند که آرزوی هر جوان ایرانی به تنگ آمده از رژیم جنایتکار حاکم، زندگی کردن در آن است. آرمان‌شهری که هرگز وجود خارجی نداشته است. همراه با دادن این تصویر، گناه سرنگونی شاه و انقلاب را به گردن چپ‌ها و مصدق‌ها می‌اندازند، بلکه با این توجیه ساده ذهن مخاطب را از پرسش در مورد چرایی سقوط منجی این آرمان‌شهر منحرف کنند. که البته تلاشی ست نافرجام.

انقلاب ۵۷ به سفارش هیچ شخص و گروهی رخ نداد و نمی‌توانست هم رخ دهد. این انقلاب نیز مانند همه انقلاب‌ها توده‌ای دیگر بر بستر شرایطی که رژیم شاه خودش آن‌ها را فراهم کرده بود به وقوع پیوست و کسی هم نمی‌توانست در مقطع ۵۷ مانع انجام آن شود. بنابراین انجام انقلاب را به گروه معینی به‌جز رژیم شاه نسبت دادن و یا آن را توطئه‌ی چپ‌ها و یا بیگانگان جا زدن، با منطق انقلاب‌ها جور در نمی‌آید و با این‌گونه توجیحات عوام‌فریبانه نه می‌شود بر عملکرد یک رژیم دیکتاتوری ناعادلانه سرپوش نهاد و نه جوانان تشنه دانستن حقایق را فریفت. انقلاب بهمن می‌توانست اتفاق نیفتد. مشروط به اینکه تا قبل از اینکه قطار انقلاب به راه می‌افتاد شاه رفتارش را با مردم تغییر می‌داد و زودتر از وقتی که «صدای انقلاب مردم» را شنید دست‌به‌کار می‌شد که نشد. هم‌اکنون نیز رژیم اسلامی در همان مسیر نشنیدن صدای مردم در حرکت است و آخر و عاقبتی بهتر از رژیم شاه را نباید در انتظار بنشیند.

در مورد رفتار رژیم شاه با طبقه کارگر حرف‌های بسیاری می‌توان زد. از سرکوب خونین احزاب و سندیکاها کارگری، از سر به نیست کردن رهبران اعتصابات گرفته تا وضعیت زیستی و معیشتی نامساعد زحمت‌کشان حتی در دوران رونق ده‌ساله بین سال‌های ۴۵ تا ۵۵، از تحمل طبقه‌ی کارگر برای بهره‌مند شدن از وعده‌های رفورم و سهم کردن کارگران در سود کارخانه‌ها و بهره‌مند شدن طبقات محروم از درآمد جامعه، اما این وعده‌های شاهانه مانند وعده‌های مشابه خمینی هیچ‌کدام عملی نشدند. این‌ها آن عواملی بود که به همراه علل دیگر به‌ویژه خشم سرکوب‌شده‌ی مردم از کودتای ۲۸ مرداد زمینه‌ی لازم برای انقلاب ۵۷ را فراهم آورد.

وضعیت معیشتی اکثریت مردم بخصوص کارگران و تهی‌دستان در سال‌های منتهی به انقلاب در اثر بحران اقتصادی و تورم و فساد برخلاف آنچه سلطنت‌طلبان به‌دروغ این روزها ادعا می‌کنند، به‌هیچ‌وجه خوب نبود که اگر بود، نه کارگران به انقلاب می‌پیوستند و نه انقلاب صورت می‌گرفت. درست است که این‌ها مسئله‌ی خمینی و روحانیون و بازاری‌های حامی وی نبود و آن‌ها از ناراضیتی وسیع زحمت‌کشان و حاشیه‌نشینان و بی‌خانمان‌ها و آلودگ‌نشین‌های مستقر در شهرهای بزرگ برای نیت سوئشان بهره‌گرفتند و به آن‌ها وعده‌ی همه‌چیز دادند که حمایتشان را از آن خود کنند. ولی همه‌ی آن افراد قربانیان نظام سلطنتی و محصول کارکرد رژیم شاه بودند. رژیم شاه روحانیت را همه‌جور پروراند و فریه کرد تا در روز مبادا مانند زمان کودتای ۲۸ مرداد مقابل همان‌هایی که در انقلاب شرکت کردند وی را حمایت کنند. اما از روحانیت رودست خورد!



اسنادی که از طرف منابع مختلف در این سالها منتشر شده‌اند و از جمله با استناد به گزارش‌های روزنامه‌های تحت سانسور زمان شاه تهیه شده‌اند را اگر کسانی که تنها علت انقلاب را دیکتاتوری نظام شاه می‌خوانند و یا فکر می‌کنند گویا مملکت گل‌وبلبل بود و مردم خوشی زیر دلشان زده بود که انقلاب کردند، بروند حوصله کنند و بخوانند، ملتفت می‌شوند که بی‌عدالتی در زمان شاه به‌رغم آنکه شاه مدعی از بین بردن فاصله طبقاتی و ایجاد سیستمی بود که نه کمونیستی و نه سرمایه‌داری است، تا چه حد در کشور فراگیر شده بود. دستمزد اکثر کارگران ساده و نیمه ماهر از دستمزدهای امروز کارگران بهتر نبود. دستمزد کارگران ماهر و یا درواقع استادکاران و متخصصین در سال ۱۳۵۲ یعنی در دوران رشد شتابان اقتصادی ماهیانه ۱۸۰۰ تومان و در همان حال اجاره یک‌خانه معمولی در میانه شهر کمتر از ۱۲۰۰ تومان نبود. گرانی مسکن و نداشتن قدرت مالی باعث روی آوردن مردم به مناطق افسریه، زورآباد و محلاتی از این دست بود که در خارج از محدوده‌ی شهر بودند و ساختن خانه در آنجا غیرقانونی بود. دستمزد روزانه کارگران در کارخانه خودروسازی در همان سال روزی ۱۵ تومان و کرایه یک اتاق در جنوب شهر حداقل ۲۰۰ تومان بود. کارگران نفت که گفته می‌شد بالاترین دستمزد را می‌گیرند چند بار طی سال‌های دهه ۵۰ اعتصاب کردند. دستمزد روزانه‌ی یک بناک ماهر ۲۵ تومان و قیمت گوشت در همان هنگام کیلویی ۸ تومان بود. تقاضای افزایش دستمزد انگیزه تعداد زیادی از اعتصابات کارگری بود که با خشونت‌های همانند دوران جمهوری اسلامی سرکوب می‌شدند و گهگاه رهبران پیگیر آن‌ها سر به نیست می‌شدند. سندیکاهای مستقل سرکوب و مساجد در محلات کارگری بجای آن‌ها ساخته می‌شد. همین مساجد در انتقال وضعیت مردم فقیر به خمینی نقش داشتند. امداد غیبی نبود که به خمینی گفته باشد، مشکلات مردم چیست تا او به همه وعده‌ی خانه و ثروت و بشارت حکومت کوخ‌نشینان و مستضعفین و وعده‌ی آباد کردن دنیا و آخرت را به مردم بدهد. این مردم وجود داشتند و وضعیتشان خراب بود. اگر وضع اکثریت مردم بد نبود و خانه و درآمد و آسایش داشتند دنبال خمینی که می‌گفت حتی آب و برق و اتوبوس را هم مجانی می‌کند نمی‌افتادند. مردم عوام این حرف‌ها را باور می‌کردند ولی عوام بودنشان نیز تقصیر خودشان نبود!

روشن است که خمینی و دارو دسته‌ی ضدانقلابی‌اش پس از آنکه به قدرت رسیدند و بر جای مقامات پیشین نشستند، به هیچ‌کدام از آرمان‌های انقلاب پایبند نماندند و به مردم خیانت کردند. آن‌ها استبداد سیاه‌تری را جانشین دیکتاتوری پیشین کردند و چند برابر رژیم شاه آدم کشتند، بی‌عدالتی، فقر و تبعیض را به طرز کم‌سابقه‌ای افزایش و اقتصاد مولد را ناتوان و فرسوده و فساد و دزدی را در حکومت نهادینه کردند. در برخورد با حقوق کارگران طی ۴۰ سال گذشته همواره برای از بین بردن آن به هر شیوه رذیلانه‌ای متوسل شدند. و حالا که صدای اعتراض مردم به بی‌عدالتی و فقر از هر سو بلند است، مصباح یزدی که سالانه ده‌ها میلیارد از درآمد کشور را به‌طور قانونی و چند برابر آن را از طریق رانت و زدودند و کارچاق‌کنی به جیب می‌زند، با وقاحت می‌گوید، ما برای نان و رفاه و این‌جور چیزها انقلاب نکردیم! گویی هنگام دادن آن‌همه وعده همه‌چیز را مجانی می‌کنیم خمینی در این دنیا نبوده است.

«نان، کار، آزادی» شعارهایی هستند که راستای مبارزات زحمت کشان را نشان می‌دهد. کارگران در انقلاب بهمن نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند و اگرچه غاصبان انقلاب به آن‌ها خیانت کردند، ولی در مخالفتشان با رژیم شاه محق بودند. آن‌ها خواهان بازگشت به گذشته‌ی تجربه‌شده نیستند. خواهان رفتن به جلو و آن‌چنان نظامی هستند که مانند رژیم‌های شاه و خمینی حق و حقوقشان را پایمال نکند. نظامی که نان، کار و آزادی و صلح را برایشان به ارمغان آورد و سایه جنگ و تهدید را از بالای سرشان کنار بزند این تلاش و مبارزه بیش از صدسال است که ادامه دارد و تا رسیدن به مقصود همچنان ادامه خواهد یافت.

نان، کار، آزادی، صلح!



صف‌های طویل گوشت و مرغ؛ بازنمایی یک بحران چهل ساله مراد رضایی



صف‌های طویل خرید گوشت و مرغ، جیره‌بندی گوشت و فروش آن به شرط ارائه کارت ملی و قیمت بالای گوشت در قیاس با درآمد کارگران، سیمای جمهوری اسلامی در آستانه‌ی چهلمین سالگرد انقلاب پنجاه‌وهفت است. وزیر کشاورزی دولت روحانی، چندی پیش در پاسخ به قیمت گوشت و مرغ، در صداوسیما گفت «مردم خدا را شکر کنند که هست!» هرچند این گزاره نیز ناصحیح است و گزارش‌های میدانی از شهرهای مختلف نشان می‌دهد که «نیست». در بسیاری مناطق، به‌ویژه در شهرهای کوچک‌تر، مردم با کمبود گوشت و مرغ مواجه هستند و خرید این اقلام دشوار شده است.

در چهل سال گذشته، این اولین بار نیست که یکی از اقلام مصرفی اساسی مردم در بازار کمیاب و نایاب می‌شود. چندی پیش همین مشکل برای رب گوجه‌فرنگی پیش آمد! و پیش‌تر در مورد روغن، شکر، آرد و میوه نیز مردم شاهد همین وضعیت بوده‌اند. هرچند کمبود در اقلام مصرفی خانوار در جامعه بسیار سریع‌تر احساس می‌شود و طبیعتاً سروصدای بیشتری هم دارد، اما کمبود در بازار تنها به مواد مصرفی خلاصه نمی‌شود. صنایع ایران همواره با مشکلاتی در تأمین قطعات و ابزارهای موردنیازشان روبرو بوده‌اند. به‌عنوان مثال یافتن فولادهای آلیاژی، که در صنعت بسیار کاربرد دارند بسیار دشوار شده است و این مشکل یک امر معمول و متداول است. همچنین تهیه قطعات الکترونیکی و ابزارهای سنجش، صنعت ایران همواره با مشکل مواجه بوده است. این مشکلات در حدی ریشه‌ای هستند که در موارد متعدد منجر به تعطیلی واحدهای صنعتی و اخراج گسترده‌ی کارگران شده است. اما ریشه‌ی کمبودها کجاست؟

پاسخ را باید ابتدا در ساختار اقتصادی جمهوری اسلامی جستجو کرد؛ برخلاف تبلیغات حکومت و تبلیغ حمایت از تولید داخلی و علی‌رغم وجود تغذیه‌ی تئوریک تولید در داخل در تر اقتصاد مقاومتی، اقتصاد ایران در یک وضعیت بسیار وابسته قرار دارد. این وابستگی از صنایع مادر و اصلی تا اولیه‌ترین نیازهای خانوار ایرانی را در برمی‌گیرد. در چهل سال گذشته، بندرت کارخانه‌ی جدیدی در حوزه‌ی صنایع مادر و اصلی تأسیس شده است. صادرات ایران نیز کماکان با مواد خام است و یا صنایع مونتاژ. مونتاژ در حقیقت آخرین حلقه از مراحل تولید و شامل سرهم‌بندی کردن قطعات آماده یک کالا می‌باشد. در نتیجه صادرات مونتاژ به معنی صادرات نیروی کار ذخیره‌شده در کالاهاست. نه صادرات تولیدی. جمهوری اسلامی حتی در تولید غذا نیز به خودکفایی نرسیده است. در مواد غذایی استراتژیک جمهوری اسلامی یک واردکننده عمده است. علاوه بر آن باوجود امکان تولید میوه و حبوبات، ایران همیشه واردکننده‌ی این کالاها بوده است.

اما وابستگی اقتصادی ایران تنها به این موارد محدود نمی‌شود. «رکود تورمی» بالای جان کشاورز و تولیدکننده‌ی ایرانی است که باعث می‌شود تولید به یک امر ضرر ده بدل شود. وضعیتی که در آن هم‌زمان با رکود و افت مداوم تقاضا، در سوی عرضه با گرانی و تورم روبرو هستیم. در چنین وضعیتی تولیدکننده توان تولید و مصرف‌کننده توان مصرف را از دست می‌دهند. اگر بر اساس اصول کلاسیک اقتصادی بپذیریم که راه خروج از رکود، واردکردن پول به چرخه‌ی اقتصادی است، همین ورود عمده‌ی پول از دیگر سو موجب تورم خواهد شد. در نتیجه رکود تورمی گره کوری در اقتصاد است که در وضعیت مداومت بنیان وضعیت معیشت عمومی را نابود خواهد کرد. از این حیث رکود تورمی با تضعیف صنعت و کشاورزی، به اقتصاد وارداتی دامن می‌زند.

شوی تبلیغاتی جمهوری اسلامی در مواقع شوک‌های افزایشی قیمت، که در تلویزیون ایران مانند فیلم‌های پلیسی به انبارهای احتکار و خریداران گوشت خارج از صف (!) حمله می‌کنند، چیزی جز تلاش بی‌بهره برای کنترل روانی جامعه نیست. اساساً تولیدی وجود ندارد که احتکار معنی‌داری شکل بگیرد. اما جمهوری اسلامی بحران ساختاری اقتصادی خود را به افراد و مؤسسات احتکار کننده نسبت می‌دهد و با تهیه ویدئوهای حمله‌ی پلیس و یا حتی اعدام سلطان‌ها (اعم از قیر و سکه و نمک!) تلاش می‌کند این برداشت را در جامعه رواج دهد که مشکل ساختاری وجود ندارد.



مسئله‌ی دیگر در مورد کمبود و افزایش قیمت گوشت و مرغ، قاچاق دام است. قاچاق مؤثر در وضعیت و معنی‌دار، طبیعتاً با انتقال یک رأس و دو رأس گاو و گوسفند اتفاق نمی‌افتد. حتماً سیستم قاچاق باید به نهادهای حاکمیتی وصل باشد تا بتواند حج گسترده‌ای از قاچاق را شکل بدهد. با کاهش ارزش ریال در مقابل ارزهای منطقه، قاچاق دام به محل کسب سود کلان تبدیل می‌شود. سودی که برای قاچاقچیان متصل به حکومت قابل چشم‌پوشی نیست. در نتیجه سازوکاری شکل می‌گیرد که در مدتی کوتاه هزاران رأس دام زنده از مرز خارج می‌شوند و در کشورهای اطراف به فروش می‌رسند. مشکل قاچاق البته محدود به گوشت و مرغ نمی‌شود. قاچاق چه در عرصه‌ی واردات و چه در عرصه‌ی صادرات با انکا به قدرت حکومتی می‌تواند با کانتینر و از مسیرهای رسمی و قانونی تیشه به ریشه‌ی تولید داخلی بزند.

نگاه نئولیبرال به اقتصاد در اتاق‌های فکر دولتی باعث ایجاد این دیدگاه می‌شود که دولت در تأمین مایحتاج خانوار وظیفه‌ای ندارد. هر کس توانست می‌خرد و هر کس نتواند نمی‌خرد. این ایده از گوشت و مرغ و لبنیات تا آموزش و بهداشت را تحت تأثیر قرار داده است. آن‌ها این تلقی را تجویز و ترویج می‌کنند که دولت در قبال تنظیم بازار و تأمین زندگی مردم وظیفه‌ای ندارد. این بازار است که بنا بر منطق عرضه و تقاضا خود را تنظیم می‌کند. حتی اگر این تنظیم به قیمت ناتوانی بخش بزرگی از مردم در تأمین نیازهای خود باشد.

آنچه امروز در بازار گوشت و مرغ می‌گذرد نه آغاز یک بحران است و نه پایان آن. این تنها نشانه‌ای از تداوم یک بحران ساختاری است که هرروز به شکلی خود را نشان می‌دهد. عبور از این بحران الزاماً با تغییر ساختاری در نهادهای اقتصادی امکان‌پذیر خواهد بود.

دولت مسئول اصلی گرانی هاست!



چرا هنوز این همه شغل وجود دارد؟ (بخش پنجم)

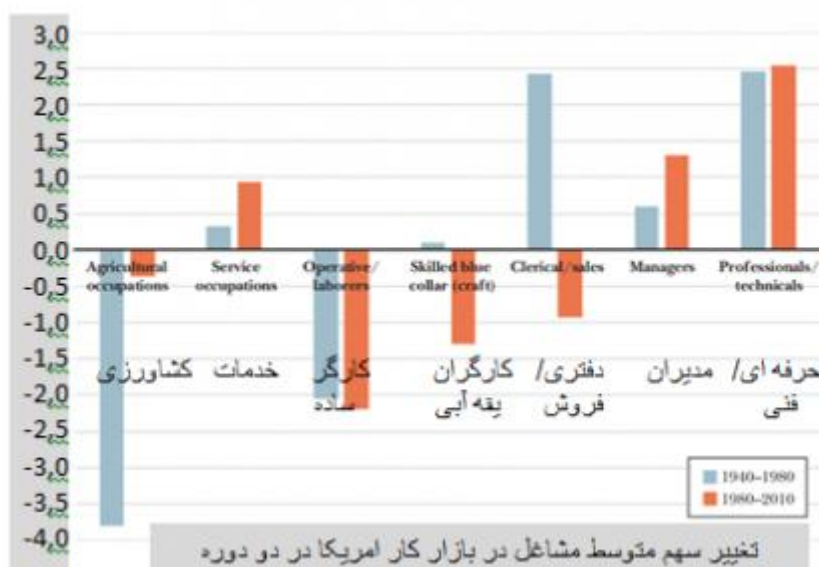
تاریخ و آینده اتوماسیون کار

نویسنده: دیوید اچ. آونور



قطبیت در بازار کار

حتی اگر اتوماسیون تعداد مشاغل موجود را کاهش ندهد، طبعاً اثر بزرگی بر کیفیت مشاغل در دسترس به بار خواهد آورد. بیش از سه دهه پس از پایان جنگ جهانی دوم، تا اواخر دهه ۷۰ قرن پیش، امریکا شاهد اتوماسیون و تغییرات فتابورانه سریعی بود؛ تغییراتی که الهامبخش مقاله مجله تایم در سال ۱۹۶۱ و استقرار کمیسیون ملی به فرمان لیندون جانسون در سال ۱۹۶۴، که شرح هر دو پیش‌تر از این آمده است، شد. ترسیم تصویر دقیقی از تغییرات شغلی در بلندمدت در حال کار دشواری است. شکل زیر، شمای کلی‌ای از این تغییرات متوسط در هر دهه را در میزان استخدام در ۷ مقوله پدرا منه، به ترتیب از پایین‌ترین تا بالاترین دستمزد پرداختی، در دو دوره از ۱۹۴۰ تا ۱۹۸۰ و از ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰، به دست داده است. در ۴ دهه اول پس از جنگ، نیروی محرک تغییرات چرخش بارزی از تقاضا برای کارهای فیزیکی خطرناک دستی به سمت کار کارگران ماهر یقه سفید و یقه آبی داشته است. استخدام در بخش کشاورزی حدود ۴ درصد در هر دهه کاهش داشته بوده است. کارهای حرفه‌ای، فنی و مدیریتی - در مقوله‌های با بالاترین تخصص‌ها - از رشدی حدود ۳ درصد در یک دهه برخوردار بودند (۲/۵ درصد برای مشاغل حرفه‌ای و فنی، و ۰/۵ درصد اضافه بر این برای مشاغل مدیریتی). بین گروه کارگران بینابینی - یعنی کارگران کشاورزی از یک‌طرف و مشاغل حرفه‌ای، فنی و مدیریتی از طرف دیگر - تعداد مشاغل مربوط به خدمات و مشاغل کارگران یقه آبی نسبتاً ساده، ثابت ماندند. مشاغل دفتری/ فروش، افزایش یافتند و مشاغل ساده با کاهش تندی روبرو شدند.





بنابراین کارهای سنگین فیزیکی، تکراری، خطرناک، و به - لحاظ نیاز به قوای ذهنی - یکنواخت، در اثر افزایش فوق‌العاده تولیدوری در بخش کشاورزی از میدان به در شد و به گوشه‌ای رانده شد. اما افزایش ثروت مصرف‌کننده به‌طور کلی موجب افزایش تقاضا برای کالاهای صنعتی و خدمات اوقات فراغت شد. رشد شرکت‌هایی که از فشردگی فناوریانه بالایی برخوردار بودند، خدمات بهداشتی و آموزش عالی افزایش مشاغل مکمل برای متخصصان فنی - اداری، و کادری از کار دفتری و فروش گردید. گرچه اتوماسیون به آشکار تقاضا برای کار را در طیف طولانی‌ای از مشاغل کاهش می‌داد، به‌سادگی دیده می‌شود که چشم‌انداز عمومی برای کار در این دوره، چشم‌انداز روشن‌تری است.

اما پس از سال‌های آخر دهه ۷۰، این جریان باد مساعد آرام می‌گیرد و در بعضی از موارد حتی مسیر عکس را در پیش می‌گیرد. درحالی‌که مشاغل موجود در بالای نردبان مهارت - مثل مشاغل حرفه‌ای، فنی و مدیریتی - در دوره ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰ از رشدی حتی سریع‌تر نسبت به ۴ دهه قبلی برخوردارند، تحول مثبت شغلی در باقی مقوله‌های غیرازاین موارد، متوقف شد. از مشاغل کارگران یقه آبی ماهر، دفتری و فروش به‌سرعت کاسته شد و "مشاغل تولیدی" شکننده مربوط به عصر اطلاعات میدان را از دست دادند. درحالی‌که مشاغل عملیاتی مستلزم کار بدنی همچنان "لاغرتر" می‌شدند، خدمات شخصی با دستمزد کم جذب سهم فزاینده‌ای از کار ساده را آغاز کردند. در این دوره، خروج سریع نیروی کار از بخش کشاورزی، دیگر به پایان رسیده بود.

بسیاری عوامل این دو دوره، یعنی دوره ۱۹۴۰ تا ۱۹۸۰ و دوره ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰، را از هم متمایز می‌کنند. از جمله می‌توان به تغییرات در عرضه نسبی کار فکری و کار بدنی، افزایش سهم کار تجاری، کار روی دریا، جهانی‌شدن زنجیره تولید، کاهش نفوذ اتحادیه‌های کارگری، تغییر گزندگی "دستمزد حداقل" و تغییرات معینی در سیاست‌های مالیاتی اشاره کرد. البته بسیاری از این عوامل به‌صورت مرکب و در تعامل با یکدیگر عمل می‌کنند و انتساب تغییرات به یک علت واحد بلاهت آمیز خواهد بود. با این حال تمرکز مقاله حاضر بر اثرات تغییر فناوریانه، خاصه فناوری اطلاعاتی، بر کار، استخدام و مشاغل (و سپس بر دستمزد) است. برای فهم نقشی که فناوری اطلاعات در این زمینه بازی کرده (و هنوز می‌تواند بازی کند)، مناسب است سؤال مقدماتی و پایه‌ای را مطرح کنیم: کامپیوترها چه کاری می‌کنند و به‌کارگیری گسترده آن‌ها چگونه آنچه را که کارگران انجام می‌دهند، تغییر می‌دهد؟

در اساس، کامپیوترها دستورالعمل‌هایی (پروسدورها) را تعقیب می‌کنند که با دقت بسیاری توسط برنامه نویسان تدوین شده‌اند. الگوی نمونه برای این که کامپیوتر بتواند کارش را انجام دهد، این است که برنامه‌نویس ترتیب تمام مراحل را که برای انجام آن کار لازم است، جزء به جزء بشناسد، سپس برنامه‌ای بنویسد که در عمل موجب اقدام کامپیوتر تماماً منطبق بر این مراحل گردد*. وقتی کامپیوتری لیست حقوق پرسنل یک شرکت را تنظیم، یا یک لیست اسامی را برحسب حروف الفبا مرتب می‌کند، یا توزیع سنی ساکنان منطقه معینی را استخراج می‌کند، کاری نمی‌کند، جز "تقلید" یک روند کاری که پیش‌ازاین توسط انسان‌ها و مبتنی بر دستورالعمل تقریباً مشابهی انجام می‌شده است. از آغاز پیدایش "سروکله کامپیوتر" تاکنون اساس کار "تقلیدی" آن تغییری نکرده است، اما البته هزینه آن تغییر کرده است. طبق تخمین مقاله هوشمندانه ویلیام نوردهاوس، که در سال ۲۰۰۷ نوشته شده، هزینه اجرای یک سری محاسبات استاندارد شده، از دوره محاسبات دستی تاکنون، ۱/۷ تریلیارد بار کاهش یافته است و بیشترین میزان این کاهش هم از ۱۹۸۰ به بعد اتفاق افتاده است. بنابراین، شرکت‌ها انگیزه اقتصادی نیرومندی برای نشان دادن کار کامپیوتری مدام ارزان‌تر به‌جای کار پرهزینه‌تر انسانی دارند. اثرات این اقدام چیست‌اند؟

* رشته "آموزش ماشین"، که بعداً به آن خواهم پرداخت، استثنای جالبی برای این قاعده است.



ادامه‌ی پروژه‌ی سرکوب، مقاومت جنبش کارگری و جامعه‌ی مدنی فرهاد فدایی



همان‌طور که در یادداشت هفته‌ی گذشته عنوان کردیم، مدیریت بخش کارگری وزارت اطلاعات در یک پروژه‌ی گسترده، که شامل تشدید دستگیری فعالان کارگری مستقل با گرایش فکری چپ بود با پرونده‌سازی، انتشار اعتراف‌های ساختگی و با تکیه بر شکنجه‌های جسمی و روانی افراد بازداشت‌شده، همراه با اتکای به جنگ روانی و استفاده از شگردهای جنگ نرم، سعی خود را متمرکز بر قلع‌و‌قمع نیروهای فعال کارگری مستقل کرده و در این ارتباط معلمان و دانشجویانی که گرایش فکری چپ دارند و برای عدالت اجتماعی و آزادی مبارزه می‌کنند را مورد حمله قرار داده است.

رهبران حاکمیت از فردای اسفبار خود نگران و از سویی دیگر با توجه به این‌که بیش از هر زمان دیگر ناتوان از اداره کشور هستند، به همان نسبت آسیب‌پذیرتر شده و سعی دارند با تشدید دستگیری‌ها، بر دوام ازدست‌رفته‌ی خود بیفزایند.

در هفته‌ی گذشته بعد از این‌که اسماعیل بخشی و سپیده قلیان را دستگیر کردند و مدتی حتی خانواده‌های آن‌ها از این عزیزان بی‌اطلاع بودند و هیچ خبری به آن‌ها در رابطه با وضعیت سلامتی فرزندان‌شان داده نمی‌شد، چهارشنبه ۱۷ بهمن ۹۷ فرزانه زیلابی، وکیل مدافع اسماعیل بخشی، فعال کارگری نیشکر هفت‌تپه که در بازداشت به سر می‌برد، از تفهیم سه اتهام جدید با عناوین «نشر اکاذیب»، «فعالیت تبلیغی علیه نظام» و «توهین به مقامات» به موکلش خبر داد و گفت «درحالی‌که موکلم پیگیر مراجعات پزشکی بود، دستگیری دوم صورت گرفت و اکنون در اختیار ضابط پرونده است که طرف شکایت ماست.»

پروین مجدی نایب‌رئیس اتحادیه آزاد کارگران ایران هم شرایطی بهتر از بخشی ندارد. نیروهای امنیتی بعد از مدت کوتاهی که جعفر عظیم زاده را بازداشت کردند، به دستگیری او اقدام و تا به امروز چهار روز است که او را به زندان اوین منتقل کرده‌اند و خانواده‌ی او در بی‌خبری کامل قرار دارند.

بی‌تردید بازجویان امنیتی وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه او را برای دفاع از حقوق کارگران و مردم زحمتکش کشورمان تحت بازجویی قرار داده‌اند و روشن است که در پروسه‌ی بازجویی در جمهوری اسلامی ایران، به زندانی حق ملاقات با هیچ فردی را نمی‌دهند. از این رو بی‌خبری از پروین مجدی باعث نگرانی خانواده، دوستان و رفقای او شده است.

دیگر بر کسی پوشیده نیست که قوه‌ی قضاییه از بدو تأسیس صرفاً عامل بی‌اختیاری بوده در حد و اندازه‌ی یک بله قربان گوی در برابر خواسته‌های وزارت اطلاعات. در اصل حکم را بازجویان می‌نویسند و قاضی‌ها صرفاً نمایش خیمه‌شب‌بازی بی دادگاه‌های فرمایشی را اجرا می‌کنند و در آخر هم، همان است که وزارت اطلاعات تعیین کرده است. اکنون شاهد هستیم که دادگاه تجدیدنظر، داود رضوی عضو هیئت‌مدیره سندیکای کارگران شرکت واحد

اتوبوسرانی تهران را در شعبه ۳۶ دادگاه انقلاب، به ۵ سال زندان محکوم کرد. فقط به جرم این‌که نامبرده در مراسم اول ماه مه شرکت کرده و پیگیر مطالبات مسکن و حداقل دستمزد کارگران بوده است.

رویه‌ی سرکوب نهادهای امنیتی و دیگر نیروهای سرکوبگر در جمهوری اسلامی نه تنها شامل کارگران نمی‌شود، بلکه هم‌زمان و هم‌راستا فعالان معلمان و دانشجویان را هم در بر گرفته است، چراکه اتحاد این سه نیروی تحول‌خواه عملاً بستری شده برای اتحاد گسترده‌ی اقشار مختلف مردم.

دقیقاً به خاطر چنین معادلاتی است که در این اواخر خصوصاً در شهر مشهد نیروهای امنیتی دست به عمل جنون‌آمیز دیگری زده‌اند. آن‌ها در دو هفته‌ی گذشته دکتر سید محمد حسینی را دستگیر و وی را در تیمارستان محبوس کرده‌اند، تا با قرص‌های روان‌گردان او را از پای در آورند. چنین رویه‌ای در ۱۰۰ سال گذشته در حکومت تزارهای روسیه سابقه داشته است ولی این‌که چرا در مشهد چنین رویه‌ای بعد از دستگیری هاشم خواستار و انتقال او به تیمارستان دوباره انجام می‌شود، گویای شگردی از سرکوب جنون‌آمیزی است که مدیریت نهادهای امنیتی علیه معلمان فرهیخته‌ی کشورمان در این جغرافیا از ایران عزیزمان اعمال می‌کنند.



ناگفته نماند که مجد حسینی در سال ۱۳۹۵ کاندیدای شورای مرکزی کانون صنفی فرهنگیان خراسان بوده است. قبل از اردیبهشت ۱۳۹۷ کلیه شماره‌هایش توسط اطلاعات مسدود و وسایل کامپیوتر او ضبط می‌شود. همکاران و فعالان صنفی او را فردی بسیار خوش‌فکر، تحلیل‌گر و مدافع حقوق فرهنگیان و طرفدار آزادی و دموکراسی می‌نامند. او بارها توسط اداره اطلاعات مشهد تهدید شده بود.

نگاهی گذرا به آنچه عنوان شد نشان می‌دهد، دیگر زمان سرکوب و زندان به سر آمده است. هزینه‌ی زندانی شدن یک فعال صنفی در ایران به مراتب بیشتر از آن چیزی است که رهبران جمهوری اسلامی تصور می‌کردند. از این‌رو حاکمیت دو راه در پیش دارد، یا همچنان چشمش را روی واقعیت‌ها می‌بندد و فکر می‌کند با سرکوب می‌تواند به موفقیت دست پیدا کند، که چنین نیست و شاهد هستیم که امروز چنین سیاستی نتیجه وارونه برای حکومت داشته، یا این‌که فضا را برای فعالان کارگری، معلمان و دانشجویان مساعد خواهد کرد، که در نتیجه چنین عملی باعث خواهد شد تا تغییر و تحول در مناسبات و روابط میان مردم و حکومت از ریشه در کشورمان دگرگون شود و دستاوردهای مبارزه‌ی صنفی و مدنی برای زندگی بهتر به بار نشیند.

سیاست سرکوب و ارباب همچنان ادامه دارد. حسین رضایی دبیر کانون صنفی معلمان بوشهر که روز شنبه ۶ بهمن ۱۳۹۷ توسط اطلاعات سپاه پاسداران بوشهر دستگیر شده بود، پس از ۸ روز بازداشت، با سپردن وثیقه‌ی ۱۵۰ میلیون تومانی آزاد می‌شود.

سرکوب سیستماتیک منتقدان و مدافعان حقوق صنفی در یک سال گذشته ابعاد وسیع‌تری به خود گرفته است. نهادهای سرکوبگر با گسترش اختیاراتشان در اداره‌ها و سازمان‌های مختلف تحت لوای حراست، بازرسی و هیئت‌های رسیدگی به تخلفات بیش از گذشته فعال شده‌اند تا از درون این واحدها نقش سرکوب و یاری‌رسانی به نهادهای امنیتی رژیم را به صورت مؤثرتر به انجام برسانند. در همین رابطه شاهد هستیم که هیئت بدوی رسیدگی به تخلفات اداری آموزش و پرورش در خراسان رضوی با ارسال برگه‌ای اتهامات مجد حسینی سپهری معلم فیزیک دبیرستان‌های مشهد را به او ابلاغ کرد و از او خواست طی ده روز دفاعیات کتبی خود را تسلیم کند.

اتهامات مربوط به او در اصل دفاع از حق و حقوق صنفی خود و دیگر همکارانش در اعتراض به خصوصی‌سازی مدارس است که ایشان تحصیل رایگان را حق همه‌ی فرزندان ایران می‌داند. اما این هیئت اتهامات وی را انتشار ویدئوهای انتقادی در مورد مسائل اجتماعی، و ناکارآمدی سیستم حاکم و شرکت در تجمع صنفی اعلام کرده است.

این نوع برخوردها دقیقاً با دانشجویان، و فعالان رسانه‌ای که نقش فعالی در انتشار اخبار مربوط به جنبش کارگری و حمایت از معلمان را بر دوش داشتند، به موازات دیگر دستگیری‌ها که اشاره شد، اعمال می‌شود. برای نمونه از امیرقلی فعال کارگری و عضو تحریریه‌ی نشریه‌ی گام که در تاریخ بیست و ششم دی‌ماه توسط نیروهای امنیتی، در بابل‌سر بازداشت و بلافاصله به بند ۲۰۹ زندان اوین منتقل شد، تا این تاریخ هیچ‌گونه خبری نیست. مأموران امنیتی وسایل شخصی از جمله موبایل امیرقلی را در اختیار گرفته بودند و از طرف او پیام‌هایی برای دوستان و خانواده‌اش ارسال می‌کردند با این هدف که وانمود کنند او بازداشت نشده است. با تمام مشکلات و مسائلی که وجود دارد تا این تاریخ تلاش‌های مکرر خانواده او برای گرفتن اجازه ملاقات به نتیجه نرسیده است.

با تمام این دستگیری‌ها، بازداشت‌های خودسرانه، به زندان فرستادن فعالان کارگری، معلمان، دانشجویان و... نه تنها عملاً هیچ شاخصه‌ی مثبتی به نفع رژیم تغییر نکرده است، بلکه در تحلیل نهایی آنچه بر سر رژیم آوار می‌شود، بهمنی بزرگ از مطالبات و اعتراضات داخلی و بین‌المللی است که روزه‌روز گسترده‌تر و رژیم را در تنگنای بیشتری قرار خواهد داد.

بیان چند نمونه برای روشن شدن این موضوع خالی از لطف نیست. روز جمعه ۱۲ بهمن با وجود تمام محدودیت‌ها و حکم زندانی که به سه تن از اعضا و مسئولان کانون نویسندگان ایران در هفته گذشته از طرف قوه قضاییه ابلاغ شده بود، اما مجمع عمومی کانون نویسندگان ایران در منزل یکی از اعضا با موفقیت برگزار شد. اگر مدیریت وزارت اطلاعات از حداقل‌هایی از توان تحلیلی برخوردار بود که نیست قاعدتاً باید می‌فهمید که ۴۰ سال سیاست کشتن و زندان برای دگر اندیشان نه تنها سودی نداشته بلکه روزه‌روز شرایط را برای حیات رژیم بیشتر از قبل محدودتر کرده است.

یا در برخورد با معلمان شاهد هستیم که به صورت وسیع و مداوم فعالان صنفی این بخش از جامعه سرکوب می‌شوند، اما بازهم در همین هفته فرهنگیان اهل شهرستان‌های کارون و باوی در استان خوزستان، برای تحقق مطالبات صنفی خود چند روز در مقابل ساختمان اداره کل آموزش و پرورش خوزستان دست به تجمع اعتراضی زدند.

سیاست سرکوب نه تنها پاسخ نداده، بلکه اساساً با توجه به این‌که مردم از رژیم ناراضی هستند، هر نوع سرکوب باعث می‌شود که بیش از پیش جنبش رادیکال‌تر و عزم تشکل‌های مستقل برای تحقق مطالبات به حشاشان استوارتر گردد.

نمونه‌ای دیگر عملکرد و بیانیه اخیر شورای هماهنگی تشکل‌های صنفی فرهنگیان ایران است که با انتشار اطلاعیه‌ای در ۹ بند برخوردهای سرکوبگرانه نیروهای امنیتی و نهادهای قدرت را چنین عنوان می‌کند:

- 1- حبس طولانی‌مدت آقایان بهشتی، عبدی و حبیبی که کماکان ادامه دارد و تعدادی از کنشگران صنفی که دوران حبس و تبعید خود را تمام کرده و بعضاً اخراج شده‌اند.
- 2- تحمیل دو سال حبس تعزیری به همراه یک سال تبعید از محل سکونت در دادگاه بدوی بر مجدعلی زحمتکش، فرهنگی بازنشسته در استان فارس.



- 3- دستگیری حسین رضایی، دبیر کل کانون صنفی معلمان بوشهر در مقابل دیدگان خانواده‌اش، پس از بارها بازجویی توسط اطلاعات سپاه و دقیقاً دو روز قبل از فرارسیدن زمان جلسه‌ای که دادستانی مقرر کرده بود که طی آن به اتهامات ایشان رسیدگی شود. انتقال ایشان با غل و زنجیر به دادسرا نیز مزید این رفتار غیر مدنی و ظالمانه است.
- 4- ورود به منزل جعفر ابراهیمی، بازرس شورای هماهنگی توسط ضابطان معاونت فرهنگی سازمان اطلاعات سپاه با حکم بازپرس شعبه نهم دادسرای فرهنگ تهران به اتهام تحریک به اعتصاب معلمان و ثبت و ضبط اوراق هویتی، گوشه همراه، لپ‌تاپ و کتاب و پژوهش‌های وی و همسرش و نیز احضار و بازجویی ایشان.
- 5- بازداشت هفت نفر از اعضای هیئت‌مدیره انجمن صنفی فرهنگیان خراسان شمالی
- 6- بازداشت دو نفر از اعضای هیئت‌مدیره کانون صنفی معلمان خوزستان.
- 7- بازداشت معلمانی در خطه کردستان
- 8- برخورد قهری با تجمعات صنفی فرهنگیان در استان‌های اصفهان و زنجان و ...
- 9- ادامه توقیف موبایل، کامپیوتر و لوازم دیگر تمام بازداشت‌شدگان اخیر پس از آزادی آنها با وثیقه‌های سنگین و نامتعارف (علی‌رغم دستور رفع توقیف قضایی)

این موارد در کنار تهدید معلمان توسط برخی از حراست‌های آموزش و پرورش، دلالت بر آن دارد که مسئولان به‌جای رسیدگی و توجه به خواسته‌های برحق فرهنگیان، بر سرکوب، ارباب و تهدید مطالبه‌گران صنفی فرهنگی اراده و تمرکز کرده‌اند. امروز سرکوب نه تنها نتوانسته صدای کارگران و فعالان صنفی معلمان و دانشجویان را به خاموشی سوق دهد، بلکه سندیکاهای جهانی، احزاب، فعالان مدنی و سیاسی در سراسر جهان روز و هفته‌ای نیست که برای پژواک صدا و مطالبات کارگران، معلمان، دانشجویان و مردم ایران از تجمع، انتشار اطلاعیه، رایزنی با نهادهای جهانی و... تصور کنند. برای نمونه می‌توان اشاره کرد که 26 فوریه ۲۰۱۹ قرار است سندیکاهای فرانسه در پاریس مراسم مشترکی را در حمایت از اسماعیل بخشی، علی نجانی، سپیده قلیان و معلمان زندانی برگزار کنند. در این ارتباط ضمن بررسی چگونگی حمایت از فعالان و نمایندگان کارگری و معلمان ایران نسبت به برنامه‌ریزی مشخص و هماهنگ اقدام خواهند کرد. چنین حمایت‌هایی در عرصه جهانی شکل منسجم‌تری به خود گرفته و عملاً هر عمل سرکوبگرانه‌ی رژیم را با هزینه‌ای به‌مراتب سنگین‌تر در عرصه جهانی به رژیم تحمیل می‌کند.

بی‌دلیل نیست که اتحادیه‌ی کارگران خدمات عمومی کانادا (انتاریو)، با ارسال نامه‌ای به خامنه‌ای و روحانی نگرانی عمیق خود را نسبت به حملات اخیر به فعالان کارگری و رهبران سندیکایی در ایران اعلام و آن را شدیداً محکوم می‌کند. این اتحادیه در نامه‌ی خود قید کرده است «به‌عنوان بزرگ‌ترین اتحادیه‌ی کارگری کانادا با ۶۸۰ هزار عضو در سراسر کشور، که شامل ۲۷۰ هزار عضو در انتاریو می‌شود، ما از سنتی قوی در برقراری پیوند و همبستگی بین کارگران در کشورهای مختلف جهان از جمله ایران، برخورداریم. اتحادیه‌ی کارگران خدمات عمومی کانادا اخیراً از قطعنامه‌ی اضطراری کنفدراسیون بین‌المللی اتحادیه‌های کارگری (آی تی یو سی) مبنی بر خواست آزادی فوری و بدون قید شرط اسماعیل بخشی، علی نجانی و دیگر کارگران و دانشجویان زندانی حمایت می‌کند.

سندیکاهای فرانسوی ("ث.اف.د.ت. CFDT) "نزدیک به سوسیالیست‌ها (و "ث.ژ.ت. CGT) "کمونیست (که دو اتحادیه بزرگ و تاریخی فرانسه محسوب می‌شوند و همچنین "اف.اس.او. FSU) "منحصر به کارمندان دولت - چپ و چپ تندرو (و چند سندیکای دیگر که به‌طور کلی به طیف چپ تعلق دارند، در بیانیه مشترکی که مورخ ۳۱ ژانویه/۱۱ بهمن منتشر شده است، می‌نویسند "بدتر شدن وضعیت کلی حقوق‌بگیران ایرانی آنان را از چند هفته قبل به اعتراض و طرح مطالبات واداشته است. آنان خواهان بهبود شرایط کار و زندگی خود هستند و از حقوق ناچیز و تأخیرهای چندماهه در پرداخت آن خسته شده‌اند." این بیانیه می‌افزاید که در مواردی چون نیشکر هفت‌تپه و فولاد اهواز، اتحاد کارگران و کارمندان شکلی جدی‌تر به خود گرفته و به اعتصاب منجر شده است. در بیانیه آمده است که معلمان سراسر کشور نیز "برای حقوق و درآمد آبرومندانه مبارزه می‌کنند.

همچنین اتحادیه‌های فرانسوی می‌افزایند که تنها پاسخ جمهوری اسلامی بازداشت و زندانی کردن فعالان و اعضای اتحادیه‌ها و نیروهای دموکراتیک پشتیبان آنها بوده است.

در این بیانیه از مجد حبیبی، عضو کانون صنفی معلمان، محمود بهشتی لنگرودی، سخنگوی کانون صنفی معلمان تهران، مجد عابدی و روح‌الله مردانی به‌عنوان چند تن از معلمان بازداشت‌شده نام برده شده است.

بیانیه به بازداشت و شکنجه اسماعیل بخشی، سپیده قلیان و علی نجانی اشاره می‌کند و سپس شگرد "پخش اعترافات" را در مورد اسماعیل بخشی و سپیده قلیان به تفصیل شرح می‌دهد و می‌افزاید که جمهوری اسلامی "با این نوع روش‌ها که متعلق به دوران دیگری است قصد دارد با ایجاد فضای وحشت همه کسانی را به خاطر مطالبات عادلانه مبارزه می‌کنند از این کار منصرف کند."

سندیکاهای مذکور در پایان بیانیه از دولت ایران می‌خواهند که کنوانسیون‌های بین‌المللی را که خود امضا کرده است، محترم



بشمارد. سندیکاها اخطار می‌دهند که در غیر این صورت به نهادهای بین‌المللی و از جمله به سازمان بین‌المللی کار شکایت خواهند برد.

نگاهی گذرا به آن چه عنوان شد نشان می‌دهد، دیگر زمان سرکوب و زندان به سر آمده است، هزینه زندانی شدن یک فعال صنفی در ایران به مراتب بسیار بیشتر از آن انتظاری است که رهبران جمهوری اسلامی تصور می‌کردند. از این رو حاکمیت دو راه در پیش دارد، یا همچنان چشمش را روی واقعیت‌ها می‌بندد و فکر می‌کند با سرکوب می‌تواند به موفقیت دست پیدا کند، که چنین نیست و شاهد هستیم که امروز چنین سیاستی نتیجه وارانانه برای حکومت داشته، یا این که فضا را برای فعالان کارگری، معلمان و دانشجویان مساعد خواهد کرد، که در نتیجه چنین عملی باعث خواهد شد تا تغییر و تحول در مناسبات و روابط میان مردم و حکومت از ریشه در کشورمان دگرگون شود و دستاورد های مبارزه صنفی و مدنی برای زندگی بهتر به بار نشیند.

کارگران زندانی را آزاد و پیگرد فعالان سندیکایی را متوقف کنید!



جنبش کارگران ونزوئلا بر سر دوراهی (بخش دوم)

کراز ژانیکه و فدریکو فونته
ترجمه گودرز



فدراسیون جدید

برای کارگران اما تا دسامبر ۲۰۰۲ طول کشید تا بعد از آن که رؤسای اتحادیه با رأی عدم اعتماد از مقام رهبری کنار گذاشته شدند، بتوانند به عنوان یک طبقه متشکل به انقلاب بپیوندند. در پاسخ به موج تعطیلی در کارگاه‌ها و به ویژه تعطیل خطوط تولید در صنایع نفت ونزوئلا PDVSA توسط مدیران شرکت، کارگران وارد شدند و کنترل کارخانه‌ها را به دست گرفته و صنایع نفت و برق را راه اندازی کردند، که قدم نهایی در اخراج مدیران در این روند بود.

این شرایط به جدایی قطعی فعالان اتحادیه از CTV انجامید و موجب اقدام برای تشکیل فدراسیون انقلابی کارگران توسط اتحادیه‌گراهاست ستیزه‌جو شد. اتحادیه ملی کارگران UNT پنجم آوریل ۲۰۰۵ تشکیل شد. دیانا باراهونا می‌نویسد که اتحادیه ملی کارگران در اولین کنگره خود مسائل ساختاری را، که پیش‌نیاز یک تشکل دموکراتیک است، لاینحل باقی گذاشت... اما توافق عمومی بر سر اصول و برنامه برای عمل وسیله کنگره تصویب شد.

در نتیجه یک گفتمان دولتی که مورد تأیید قانون اساسی هم بود، مشارکت کارگران در اداره کارخانه‌ها و صنایع به اجرا گذاشته شد و با منع قانونی برای اخراج کارگران تهدیدست تعداد اعضای اتحادیه ملی کارگران UNT بشدت افزایش یافت. اتحادیه ملی در آن زمان کل قراردادهای جمعی را نمایندگی می‌کرد و به سرعت جای CTV را به عنوان بزرگ‌ترین و اصلی‌ترین اتحادیه کشور پر کرد. علیرغم این رشد اما تراکم عضویت در اتحادیه‌ها کمی بالاتر از ۲۰٪ تعداد کل کارگران رسمی بود. در حالی که بر طبق آمار رسمی هنوز ۴۷٪ کارگران در بخش غیررسمی اشتغال داشتند.

در بالاترین سطح خود در اول ماه مه سال ۲۰۰۵، نزدیک به یک میلیون نفر از کارکنان ونزوئلا در راهپیمایی روز کارگر که وسیله اتحادیه‌های عضو UNT سازمان یافته بود، زیر پرچم‌های "مدیریت مشترک در ادامه انقلاب" و "کارگران ونزوئلا سوسیالیسم بولیواری را می‌سازند" شرکت کردند.

"کارخانه بسته شده، کارخانه اشغال می‌گردد، و کارخانه را کارگران به راه می‌اندازند" شعار کارگران و جنبش چاوزیستی شده بود. فهرستی از ۸۰۰ کارخانه تعطیل شده در سراسر کشور برای اشغال و راه اندازی وسیله کارگران نشانه گذاری شده بود.

اختلافات و عقب نشینی

سه سال بعد اما تنها انگشت شماری از این کارگاه‌ها به کنترل کارگران درآمده و بازگشایی شده بودند. در برخی از نمونه‌های مهم مدیریت اشتراکی، کارگران عملاً شکست خورده و مدیران سابق بازگشته بودند.

امروز بسیاری از فعالان اتحادیه‌ای بر این باورند که اتحادیه‌های کارگری به علت انشقاقان و اختلافات درونی، بدتر از تمام نه سال پایانی دولت هوگو چاوز هستند. چندین عامل مهم را برای این وضعیت می‌توان ذکر کرد. اختلاف نظر درباره تجربه مدیریت مشترک، مسائل درونی اتحادیه‌ها از جمله استقلال اتحادیه‌ها و دموکراسی ساختاری از آن دست‌اند.

از همان آغاز تأسیس بحث‌ها و اختلافات درونی تشکیلات UNT را در هم ریخته بود. ضعف ساختار داخلی و هماهنگی در افق دیدگاهی که در آغاز ضروری به نظر می‌رسید در ادامه اما توجهی را جلب نکرده و باعث شد که فدراسیون در سطح ملی ۲۱



همه‌هنگ‌کننده در کشور داشته باشد. انتخابات مسئولان مکرراً به علت اختلافات و رقابت‌های شخصی به تأخیر می‌افتاد. کار به‌جایی رسید که چندین بخش به‌طور موازی کار خودشان را پیش می‌بردند باوجودی که همه زیر نام UNT عمل می‌کردند.

این ضعف ساختاری باعث شد که کنفدراسیون کارگران ونزوئلا که به حزب کمونیست ونزوئلا وابسته است، ترجیح داد اساساً خارج از UNT باقی بماند.

در زمان برگزاری دومین کنگره سراسری در ۲۰۰۶، پنج جریان سیاسی به‌قرار زیر ظاهر شده بودند:

۱- نیروی بولیواری کارگران (FSBT) که یک بخش از CTV و تحت رهبری اسوالدو ورا بود؛

۲- جریان آلفردو مانیرو که مهم‌ترین رهبرانش راتمونماچوا در صنایع فلزی و فرانکلین روندون در بخش کارمندان دولتی بودند؛

۳- جامعه کارگران انقلابی CTR تحت رهبری مارسلا ماسپرو؛

۴- جریان طبقه خودمختار انقلابی C-CURA تحت رهبری اورلاندو چیرینوس و استالین پریزبورزس؛

۵- و ... بخش کوچک‌تر اتحادیه خودمختار تحت رهبری اورلاندو کوستیلو

www.Venezuelaanalysis.co

*آزادی نا مشروط و بلادرنگ همه فعالین کارگری و تضمین حقوق سندیکایی خواست عموم
کارگران و نهادهای دمکراتیک و مدنی است!*



برگ هایی از تاریخ جنبش سندیکایی ایران

گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)



جنبش سندیکایی ایران با تشکیل اتحادیه کارگران چپ در سال ۱۳۸۵ پا به عرصه فعالیت سازمان‌یافته سندیکایی نهاد. فعالیت «اتحادیه کارگران چپ» در شرایطی شروع شد که فضای سیاسی کشور در اثر رویدادهای ناشی از انقلاب مشروطیت و ضعف و ناتوانی دولت‌های وقت، تغییر کرده بود و امکان فعالیت‌های سیاسی و سندیکایی تا حدود زیادی برای نیروهای دمکراتیک و عدالت‌خواه مهیا شده بود. در آن زمان هنوز سرمایه‌داری ایران در آغاز راه بود و بالطبع شمار مؤسسات صنعتی و تولیدی و کارگران صنعتی اندک و اکثریت بزرگ نیروی کار بی‌سواد و شرایط کاری و زندگی کارگران فلاکت‌بار و پردرد و رنج بود و هیچ قانون و نهادی که از حقوق کارگران دفاع کند وجود نداشت. اگرچه شرایط بالقوه برای سازمان‌دهی توده‌های زحمتکش مهیا بود، ولی بی‌سوادی و ناآگاهی اکثریت محرومان و ستمدیدگان کار سازمان‌دهی آنان در اتحادیه‌ها و سندیکاها را که نهادهای مدرن و ناشناخته برای توده مردم بودند، بسیار دشوار می‌کرد. با این‌همه، طلیعه‌داران جنبش سندیکایی نخستین گام‌ها را با موفقیت برداشتند و توانستند شمار زیادی از کارگران و زحمت‌کشان را حول خواسته‌هایشان با سازمان‌دهی در اتحادیه‌های کارگری در تعدادی از شهرهای بزرگ و سپس با تشکیل اتحادیه سراسری به نام «شورای مرکزی اتحادیه‌های حرف‌های کارگران ایران» متحد و جنبشی را بنا نهند که منشأ خدمات و دستاوردهای بزرگی برای طبقه کارگر و جامعه گردید.

بسیاری از رهبران و بنیان‌گذاران نخستین سازمان‌های کارگری، اگرچه خود بر سر هدفشان زندانی و تبعید و سر به نیست شدند، ولی رژیم‌های دیکتاتوری و استبدادی نتوانستند جنبشی که آن‌ها بنیان نهادند را از میان بردارند. دیکتاتوری‌های رضاشاهی و مجد رضا شاهی که در سرکوب جنبش سندیکایی در دوران زمامداری‌شان کوشش بسیار کردند از بین رفتند، ولی جنبش سندیکایی همچنان پابرجا ماند و مطالباتی را به آن‌ها تحمیل کرد که هرگز انتظارش را نداشتند. جمهوری اسلامی نیز که طی ۴۰ سال برای نابودی جنبش سندیکایی از هیچ جنایتی فروگزاری نکرده است، یقیناً سرنوشتی بهتر از رژیم پیشین پیدا نخواهد کرد. ما تلاش داریم از این‌پس در هر شماره هفتگی «جنگ کارگری» برگ‌های از تاریخ الهام‌بخش و تجربیات جنبش سندیکایی و رهبران آن را جهت اطلاع افراد علاقه‌مند، به‌ویژه رهبران جوان و تازه‌پا به میدان نهاده‌ی جنبش سندیکایی که با همان عزم و اراده و اعتقاد بنیان‌گذاران و رهروان جنبش سندیکایی زیر سرکوب وحشیانه رژیم مستبد حاکم به مبارزهای جانانه و فداکارانه مشغول‌اند، منتشر کنیم.

گروه کار کارگری حزب چپ ایران (فدائیان خلق)

مجد دهگان رهبری که نام و رسمش در جنبش سندیکایی ماندگار است!





در این شماره یاد می‌کنیم از زنده‌یاد مجد دهگان یکی از رهبران و از بنیان‌گذاران «شورای مرکزی اتحادیه‌های حرفه‌ای کارگران ایران» که در سال ۱۳۰۰ تشکیل شد. مجد دهگان همچنین در دی‌ماه سال ۱۳۰۰، پس از تشکیل نخستین اتحادیه‌ی سراسری کارگری ایران، جهت انعکاس افکار و مطالبات اتحادیه‌های کارگری مبارز به تأسیس روزنامه‌ی «حقیقت» که ارگان اتحادیه بود نمود. این اتحادیه که ۱۵ اتحادیه‌ی مختلف را متحد کرده بود، به‌غیر از سازمان‌دهی چند اعتصاب، برای نخستین بار روز اول ماه مه را در سال ۱۳۰۱ سازمان‌دهی نمود. یکی از مهم‌ترین اعتصابات که توسط اتحادیه و تحت هدایت دهگان در سال ۱۳۰۳ برگزار شد و بازتاب وسیعی پیدا نمود اعتصابی بود که در اعتراض به تعطیلی ۷ روزنامه انجام شد و در اثر آن دولت رضاشاه مجبور به عقب‌نشینی از فرمان بستن روزنامه‌ها شد. یک سال بعد اما پس از تثبیت حکومت رضاشاه، او فرمان ممنوعیت اتحادیه‌ها و بازداشت رهبران آنها را صادر و این ممنوعیت تا هنگام سقوط وی در شهریور ۱۳۲۰ ادامه پیدا می‌کند. پس‌از این فرمان مجد دهگان هم به همراه سایر رهبران اتحادیه‌ها به زندان می‌افتد و مدتی بعد از آزادی از زندان با خوراندن سم به وی کشته می‌شود. ولی نام او در تاریخ جنبش سندیکای ماندگار می‌شود و الهام‌بخش نسل‌های بعدی فعالین سندیکایی ایران می‌گردد.

گرامی باد یاد پیشروان جنبش سندیکایی!